

افسانه خاکباز

پاریس ۱۹ مارس ۲۰۰۱

در کشوری که شمار موزه‌ها، نمایشگاه‌ها، تئاترها و کنسرت‌های روزانه به هزاران می‌رسد، شعر جایی پس اندک و نامرئی داشته و می‌بایست در تفریح به مدینه‌ای گشته و آن را در محافل کوچک یا در چند صحنه نمایشی شمار یا در قفسه‌های دور از دیدرس کتابفروشی‌هایی یافت که سعی دارند خلاف جریان آب شنا کنند. در این جست‌وجوی ناآرامیز، دو نکته قابل توجه است که یکی از برایی صامدانه شعر و دیگری محتوای وقتبشار اشعار امروز است که این نوشته به آن خواهد پرداخت.

بدون تردید در هر از برای داشتن شعر، دستگاه‌های ارتباط جمعی و مطبوعات نقش اساسی دارند چه حتی نام شعر و شاعر را نیز از انگارن زیندختند. در هیچ‌یک از کتال‌های متعدد تلویزیونی فرانسه کمترین جایی به شعر اختصاص نیافته. حال آن‌که غالب این برنامه‌ها از دیدگاه مسافت سرگرم‌کننده و سرگرمی‌های رنگ و وارنگ پرگشته و انگارن را اشباع می‌کنند.

فر مین دماغ ایستگاه رادیویی تنها یک ایستگاه France Culture نادبایی از برتلفه‌های خود را به شعر خوانی، گفت‌وگو و معرفی شاعران اختصاص می‌دهد و در روزنامه‌ها، مجلات ادبی، فرهنگی و اجتماعی همه چیز چاپ می‌شود جز شعر!

بارتلفه سیاست شعرزدایی حاکم را می‌توان در عدم گزارش صومس به خویش شعر نیز مشاهده کرد چه چاپ و فروش شعر در پایین‌ترین زده تولیدات بازار کتاب است.

بسیاری از نظرات ادبی بخش شعر خود را تعطیل کرده یا آن را به نیراز بخور و نمیری محدود ساخته‌اند. اگر یک زمان بی‌محتوا شانس تجاری خود را در میلیون‌ها نسخه استلحان کرده و نشر را میباراف و نویسنده خود را میباراف ساخته (حق تالیف در فرانسه به طور معمول از ۱۰ درصد تا ۲۰ درصد است) شعر آن هم شعر شاعران برجسته حاضر یا مرده در بهترین شکل خود از بیخ هزار نسخه فراتر نمی‌رود.

بر این وضعیت تلخ دلایی چند می‌توان برشمرد. در سیستم کاپیتالیستی که فرهنگ جامعه را هرچه بیشتر به سوی فداکاری و ارزش خودخواهی، منفعت‌جویی در هر زمینه و از حیث منافع شخصی به هر چیز و هر کس و به هر قیمتی سوق می‌دهد، ساده‌ترین روابط، ابزارها و بدست‌آوردن‌های اساسی نیز می‌بایست بی‌تکرار نوعی منفعت باشد و لای بی‌فایده محسوب می‌شود. فرهنگ مسلط تجاری - مصرفی متعین معیارها و ارزش‌های جامعه می‌بخشد و چنین تلقین می‌شود که تنها چیزهایی خوب، ارزشمند است که بدو مورد تأیید و تبلیغ و سبیل ارتباط جمعی قرار گرفته باشد. شکی نیست که در گذشته، بازار فکری و فرهنگی مردم نیز به شدت تحت تأثیر قرار گرفته و تأیید همه‌چیز را که آن‌ها می‌طلبید. در این نوع دموکراسی، سبیل ارتباط جمعی سلفه‌های شکفت‌انگیز و فرورستیم بر افکار و روح اجتماعی داشته و تا حدودی خلاص حضور و ستیج دولت را بر می‌سازد.

از سوی دیگر، بسیاری از انسان‌های این جامعه نیز دچار تنهایی و بحرانی‌های صحت روحی - روانی بوده و گرایش منفردی به از خود گریزی و خودفراموشی دارند. اینان که توان روزی‌ها را با ولع‌های سهواً جهان را نداشته، به دنبال

بهاهایی سرگرم‌کننده هستند تا خود و مشکل جهان را از یاد ببرند. حال آن‌که شعر تنها سرگرم‌کننده نیست بلکه هشداردهنده، بیدارگر و نقطه عطف دنیایی خاص تریون و جهان دردمندجوی بیرونی است. ولعیتی که عموم اصرار به گریز از آن دارند. شعر والا انسان را در مقابل هستی و معنای آن قرار می‌دهد. شعر سبیل و ذهن کجی شاعر با جهان است.

شاعر نقد شامو در مصاحبه‌ای به همین نکته اشاره کرده بود: برای من همه چیز تمام شد، من منت‌هاست که شعر می‌نویسم برای مردم آزادی و این تنها انتقامی است که می‌توانم از مردم بگیرم و دلایی هم ندارد که خودکشی کنم چرا که نامشأ می‌کنم.

جامعه‌ای که مبدائی وجودی خود و انسان‌ها را بر ضرورت سوده‌ی، راندمان تولید و فروش به بازار و خلق سرگرمی‌های بی‌خطر قرار دهد - تنها هدفی را دنبال می‌کند که به معروف شود. از حیث منافع فردی، ملی، اروپایی یا جهانی. مسأله‌ی چنین تفکری، به حاشیه راندن و حذف همه عواملی است که از دید این نوع دموکراسی خطرناک بوده یعنی عزری از بعد تجاری باشد. از جمله شعر که کمترین پیوندها را با سوده‌ی بازار و بورس به دوش می‌کشد و بارتلفه مالی آن ناپسند است. حال آن‌که هنرهایی چون نقاشی، موسیقی، تئاتر و سینما نیز برای عرضه به بازار، سالن، مؤسسات و بنیادهای مالی گوناگون متکی بوده و عرضه آن‌ها راندمان این مؤسسات در بورس را افزایش می‌دهند اما بار تجاری شعر در کجاست؟

در کنش‌های یک نابوی بی‌کسب، دلی، مونه، وارن گوگ و - میلیون‌ها دلار خرید و فروش می‌شود. یک قطعه شعر را در کنار آگهی‌های جورواجور به بیزار و راه‌های نظری می‌ساختند تا مگر چشمی در عبور بر آن بیفتند. دست‌فروشان بازار هنر برای شاعران (جز برای معدود شاعران مرده یا معروف) نه سرمایه‌گذاری می‌کنند به بر انگیزش و نه حمایت مادی.

باید شکر شاعران با سابقه نیز بیشتر نگران اوراق بورس خود هستند تا شعر و بی‌جهت نبود که نویسنده مشهور فرانسه هلسیه، گسئون گلیبار مدیر انتشارات گلیبار را بقتل محسوس می‌تابید.

امروزه شاعران حتی برای چاپ کتاب خود نیز با مشکل روبه‌رو می‌شوند. دقیقاً بدان جهت که شعر برای هیچ بازاری سروده نمی‌شود برخلاف بعضی زمان‌ها که بر مبنای سفارشات قبلی بازار ادبی و پاکت و دستکاری‌های نشر نوشته می‌توانست.

شعر جهان دیگری را بنا می‌دهد که با جهان دموکراسی همخوانی ندارد. شعر تصور و تصویر جهانی است که نیست. شعر آغاز پرسشگری انسان از جهان است. آغاز روشنگری دنیایی و بی‌تابی است. پس بی‌آن‌که خود بفرواهد خطری عظیم برای قدرتمندان، جنگ‌آوران و استثمارگران است. جامعه سرمایه‌داری به مردمان مطیع، بی‌ورش و بی‌تفاوت نیازمند است.

پس این سوال پیش می‌آید که با چنین ویژگی‌هایی ضرورت شعر برای ارزش‌های تجاری - ادبی چه می‌تواند باشد.

نودهی که نمی‌بایست مشتغلی بی‌جز تولید و مصرف و سرگرمی مثبت نقشه باشد. اگر لحظه‌ی خود را از زیر تولید ثمرات و تلقینات جامعه مصرفی رها کند.

در جامعه فراصنعتی فرانسه

مذهبان آغاز می‌شود و با جهان درمی‌آیند.
 شعر در خنثی‌ترین شکل خود پرستگار انسان از سلفه هستی است. یعنی فرهنگ، مرفه‌ی چنین اجباب می‌کند که نودهای جامعه فرانسوی از شعر بوی شده و هشیاری، اندیشه و کلیدینه ترین خویش را از یاد ببرد.
 شعر خطری بالقوه برای خود محوری و سودجویی است یعنی همان ویژگی که شماره روح جوامع پست‌صنعتی را می‌سازد خویشی که در آن مگر چند سالمندان آن هم سوسال‌ها پس از مرگ در تنهایی توسط مأمور اداره عالیات پایین کشف شده و جوهان برای خلاصی از بحران‌های روزی دست به خودکشی می‌زنند.
 انسان چنین جامعه‌ای را ایجاد همه از آن‌ها است. انقلاب، اعتراض و سرگرمی‌ها از فقدان معرفت انسانی در روح است و برای رفع این فقدان سالیانه عسکرها می‌فرستاد که درآمد خود را در حضور ریه‌های سنگین، کلیدونه، کلیدونه و فرانسویانه مذهبیه به یاد داده و طریقه تم تخصصات علمی و اجتماعی حاصل شدن و پست‌صنعتی به سادگی سر سینه نهنگانی می‌شود که به این چند کس خیزفت و معنویات گمشده را نگاه و با حیواناتی گوناگونی با دوستی می‌فرستد تورا همچو برده‌ی فاقد تصمیم و اراده بحال خود می‌کند و از او سستی می‌سازند فاقد روح و فن و همه برای چنین حیوانات پستی و انسانی جامعه صنعتی پست‌صنعتی گریز و فرار است. هر سرخود را از او آفریده است. جامعه‌ای که هر نوع معنوی را با یکبارگی کلان می‌پسندد و فریب می‌رساند و انسان‌ها بسیاری ساخته که در نهایت همه در سرنگی شکست در نوع فریبی هستند.
 از آن‌جا که برای بررسی هر جنبه تفکرات چنین می‌توان نوشتند و هشیاری که در آغاز مقاله اشاره رفت باید گفت که مسیر تحول شعر بر سه محور است: ۱. ۲. ۳. مهمی داشته است.
 چه اگر شاعری چون چکوفسکی و ژان بشار جاکسون در سلفه خود می‌نویسد اگر آراگون و آلوار گویست هفتاد و پنج سالگی در اواسط قرن بیستم تجار و گران ثری سرافرازان و مهربان، خبری‌نویسان، سخن‌پردازان و سرگشته‌ی شعرای پس از آن‌ها تنها بزرگترین خود هستند آن‌ها را می‌توان به عنوان پیمان توسعه، نه حیوان‌ها و جنگ‌ها را محقق می‌شود شعر خود نوشتند آن‌ها ندامت درون خود شدند هر چند بی‌اراده و بی‌پیمانی.
 در سال‌های پس از جنگ اول از جنبش سرخ‌پوشی و جنبش شاعران شکست و شعر به خواب گرایید و به زبان شاعران گوناگون شکست محدودیت تعریف را بر موزون‌ها و سبک‌های شعر حاکم می‌ساختند. زبانی نوآمی‌تیک و نه شعر کلاسیک شعر کلاسیک را در موزون‌ها و سبک‌های شعر چند تاوری‌مین شعر و محقق و پژوهشگرانی.
 زبان فرم و محتوا به مرحله‌ی تازه‌ای رسیدند و هر چه که در گذشته کلام بود جزئی از شعر بود. این اثر خویشاوندی یکسانی است خود امضای شعر نزدیک کرده و آن را در بطن و از حسن و جدید که شاعران متفکر و خویشاوند افکار شد بسیاری، شاعران را با زبان چگونگی آشنایی و تفهیم خود یاد کردند علی‌رغم این که بدانشانی خود انحصار می‌کنند و این را به عنوان شعر

موقتی‌ترین کسب نکردند. در شعر پس از آن‌ها فرم‌های متنوعی از شعر سوررئالیستی پدید آمد. پل سویر و پل یکی از برجسته‌ترین شاعران آن دوران با اعتقادات غیر معمول در شعر فرانسوی، ریتم، احساس، اندیشه و تصویر را جزئی از شعر خود ساخت. هاروی میشو، شاعر خلق سوررئالیست، زبان و حیطة شعر را گسترش داد و اسکار میلوش سمبولیسم و سوررئالیسم را یک جا در شعر خود گرد آورد. سپس شاعران دیگر متأثر از سوررئالیسم از جمله ژان کوکتو، آنتوان آرتود، بوریس پوپان، ایوین فوا هر یک به سهم خود بر نوع سبک‌های شعری افزودند. با این همه اما شعر سوررئالیستی زودتر از شعر هر دوره‌ای از زبان و خاطر مردم رخت پرست گرچه هر روز بر تعداد شاعران افزوده گشت. ناگفته نماند که سوررئالیسم در حوزه نقاشی دستاوردهای چشمگیری حاصل کرد. از شعر امروزی یا شعر پست‌صنعتی تعریف مشخصی نمی‌توان به دست داد، چه شری است تعریف‌ناپذیر و بی‌ضابطه در فرم و در محتوا، اغلب بی‌معنا و تنها مفهوم برای خود شاعر یا زبانی که خود به هذیله برای شعر تبدیل شده گفتن برای گفتن، زنجیر سازی کلمات، بر ارتباط با یکدیگر، بی‌انسجامی، تفکر، بازی و تجربه زبانی غریب که سعی بر آن دارد که شعر را به علم زبان تبدیل کند. شعر بسیاری از شاعران امروزی فرانسه نه تنها موفق به برقراری ارتباط میان زبانی و بیان نگشته بلکه سرایش شعر را به درامی رفت‌وآورد، بی‌هدف تبدیل کرده است. گرچه زندگی واقعی شاعران بزرگی چون سپوا، پونلار، هولدرلین، رمبو، صیقا آدرشلیک، بوند است اما انتشار آن‌ها تا تیلور شکوهند زبان و آگاهی است که کسب آثری از آن را در شعر امروزی می‌یابیم.
 در این صورت ادبیات مدرن را ادبیات مدرن می‌دانست. بعضی نویسندگان بر سبک دیگر بصری دارند تنها بدان دلیل که بار انتقادیشان بیشتر است و از آن جهت بیشتر منتقد بود که ادبیات مدرن چیزی جز ادبیات منتقد نمی‌تواند باشد. نقد ادبی که هر آن می‌زییم، نقد ادبیات، نقد نقد، نقد زبان که به آفرینش زبانی در پی می‌باشد.
 در این عصر از جوامع شعر فرانسه امروز را زنده نگه می‌دارد گذشته از چند شاعر. شعر مکتوبی شعر شاعران فرانسه زبان عرب، افریقایی و جزایر کارائیب است. شعر مکتوبی چون آنفیس، آندره شدید، کاتب پامپون، محمود دبیب، ژان امین، امه، سن، سنلر سنگور به شعر فرانسه الف‌های دیگر بخشیدند. مریش، پاتوری این نکته ضروری می‌آید که این مقاله شمای کلی شعر در فرانسه است و به بیان خود اتمه می‌دهد و در سال‌های اخیر، جوش‌های کوچک و بزرگ در شعر فرانسه، مختلف به گوش می‌رسد و بر تعداد محافل شعرخوانی و محافل مختلف شعر افزوده می‌گردد. به طوری که به دستور راک لانگ سوسیالیست و وزیر سابق فرهنگ در بهار هر سال هفته‌ای به شعر اختصاص یافته و مراسم شعر خوانی در همه شهرها و مدارس و دانشگاه‌ها برگزار می‌شود و آیین خود شبلی بر آن نیست که نامکملی مصرفی قادر به تحمیل و خاموش کردن تنای انسان نبوده و شعر ضروری است فیرفابل انکار حتی در عصر فراصنعتی؟

در جامعه فراصنعتی فرانسه

چشم خود بسته می‌نمایم و باز
بهترین است آن‌که می‌بینم
همه روز چون که می‌نگرم
نه گراسی است آن چه می‌بینم

به تو رو می‌کنند در رؤیا
دیدگان. چون که می‌روم در خواب
چون توتایی به منظر تازی
آن‌که بر تار آشکارا تاب

روشن این سایه‌ها ز سایه تو
چون نمایی به آفتاب روز
تو که بر دیدگان ناگاه
سایه‌ات هست آن چنان افروز

بخت می‌خواندم بدین باور
چه سیرگ شود مرا دیدار
به تماشات می‌تشنند چشم
روز رستم و روبرو دیدار

روز بهر عنایت همچو شبی
شب من هست روز پر تو تاب
تا به بیننده بیسم این‌که تو را
روز و شب آورد به چشم خواب.

XLIII

When most I wick, then do mine eyes best see,
For all the day they view things unexpected;
But when I sleep, in dreams they look on thee,
And darkly, bright are bright in dark directed
Then thou whose shadow shadows doth make
bright.
How would thy shadow's form form happy
show
To the clear day with thy much clearer light,
When to unseeing eyes thy shade shines so!
How would, I say, mine eyes be blessed made
By looking on thee in the living day,
When in dead night thy fair imperfect shade
Through heavy sleep on sightless eyes doth
stay
All days are nights to see till I see thee,
And nights bright days when dreams do
show thee me.

LIV

O, how much more doth beauty beautiful
seem
By that sweet ornament which truth doth give!
The rose looks fair, but fairer we it deem
For that sweet odor which doth in it live.
The carnier-blossoms have full as deep a dye
As the perfumed tincture of the roses,
Hang on such thorns and play as wantonly
when summer's breath their masked buds
dis
clozes:
But, for their virtue only in their show,
they live unwoo'd and unrespected fade,
Die to themselves. Sweet roses do not so;
Of their sweet deaths are sweetest odors
made.
And so of you, beautiful and lovely youth,
when that shall fade, my verse distills your truth.

اه زیبایی تو، زیباتر
هست بسیار و بیش در پیدا
بی‌گمان آن‌که راستی‌ات آراست
خوش‌نمایی به دار با آرا

خود قشنگ است بوته گل سرخ
لیک آن را قشنگ‌تر بینی
زندگی می‌کند در او زبیرا
به یقین مطر و بوی شیرینی

هست دارا شکوفه‌های شکر
رنگ سبزی تمام و برکم و کاست
با همان‌قدر هست و جامی که
عطر گل‌های سرخ عین دواست

آن‌که بی‌بند و بار از سُرخاب
گشته بهر نمایش اویران
غنچه‌های نهانی‌اش به دمی
چون پراکنده کرد تابستان

هنرش نیست جز که جلوه‌گری
و انمود این‌که پاکدامن بود
ناستوده زوده می‌گردد
پس بهیرد نخواستند در خود

لیک گل‌های سرخ شیرین را
می‌شکوبانند بوی ریس و راه نبود
از فناها ایشان که شیرین است
خوشترین عطرها پدید نمود

از تو زیباست لطف برنمایی
چون‌که او دور گردد و زانوبود
می‌چکد قطره قطره در شعرم
خود بگای تو در زبان سرود

طاهره ثنائی

دو غزل از شکسپیر